

واکاوی نقش خاندان سورتیجی در رخدادهای قلعه طبرسی (۱۲۶۵ق) بر اساس منابع تاریخی دوره قاجار

زبیده سورتیجی^{۱*}، رمضان سورتیجی^۲

۱- استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. پست الکترونیک: z_soortiji@cfu.ac.ir

۲- دکترای زبان و ادبیات و فارسی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

چکیده

رخداد شورش بابیان در قلعه شیخ طبرسی (۱۲۶۵ق) یکی از مهم‌ترین بحران‌های امنیتی و مذهبی در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار به‌شمار می‌آید که پیامدهای آن ساختار قدرت محلی را در مازندران به‌طور محسوسی دگرگون ساخت. این مقاله با تمرکز بر نقش خاندان سورتیجی، به‌ویژه حاج مصطفی‌خان سورتیج ملقب به وکیل‌الرعا، می‌کوشد جایگاه و کارکرد خاندان‌های بانفوذ محلی را در فرایند مهار این بحران بررسی و تحلیل کند. پرسش اصلی پژوهش آن است که خاندان سورتیجی در چه سطحی از کنش سیاسی-نظامی و با چه سازوکارهایی در تحولات مربوط به رخداد قلعه طبرسی مشارکت داشته‌اند و این نقش در قیاس با دیگر نیروهای محلی و حکومتی چگونه قابل ارزیابی است. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل محتوای تطبیقی پنج منبع اصلی قاجاری شامل ناسخ‌التواریخ، فتنه باب، روضه‌الصفا ناصری، مفتاح باب‌الابواب و حقایق‌الخبار ناصری است. یافته‌ها نشان می‌دهد که خاندان سورتیجی، اگرچه در زمره مقامات عالی دیوانی قرار نداشتند، اما به‌واسطه نفوذ اجتماعی، مالکیت گسترده اراضی، توان بسیج نیروهای محلی و ارتباط مؤثر با دولت مرکزی، نقشی قابل توجه در پشتیبانی از عملیات محاصره، تأمین نیرو و مدیریت پیامدهای شورش ایفا کردند. بازتاب گسترده کشته‌شدن آقا عبدالله سورتیجی در منابع قاجاری و واگذاری املاک وسیع به حاج مصطفی‌خان سورتیج پس از این واقعه، بیانگر جایگاه سیاسی این خاندان در نگاه دولت مرکزی و کارکرد آنان در تثبیت نظم منطقه‌ای است. در مجموع، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نقش خاندان سورتیجی نه به‌عنوان عاملی مستقل، بلکه به‌مثابه یکی از کانون‌های مؤثر قدرت محلی، در تعامل با دیگر خاندان‌های مازندرانی و فرماندهان حکومتی، در چارچوب سیاست اتکای دولت قاجار به نخبگان محلی برای مهار بحران‌های امنیتی قابل تبیین است.

کلید واژه‌ها:

رخداد قلعه طبرسی، خاندان سورتیجی، مازندران، دوره قاجار، بابیه

استناد: سورتیجی، زبیده؛ سورتیجی، رمضان (۱۴۰۴). واکاوی نقش خاندان سورتیجی در رخدادهای قلعه طبرسی (۱۲۶۵ق) بر اساس منابع تاریخی دوره قاجار. تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، ۱۰۱-۱۱۵.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

جریان بابی‌گری در عصر محمدشاه قاجار و سال ۱۲۶۰ ه. ق رسماً اعلام موجودیت کرد. این جریان، در آغاز، سه مرحله تبلیغی «بابیت، مهدویت و نبوت» را پشت سر گذاشت. سیدعلی محمد شیرازی، بانی آن، به دستور حاج میرزا آقاسی، صدر اعظم محمدشاه، راهی آذربایجان شد و از جمادی الثانی ۱۲۶۴ ه. ق تا شعبان ۱۲۶۶ ه. ق حدود دو سال و سه ماه را در زندان چهریق گذراند. پس از ناامید شدن بابی‌ها از آزادی سیدعلی محمد، این جریان وارد مرحله جدیدی شد که در پیش گرفتن رویکرد نبرد مسلحانه بود. آنان اسارت پیشوای شان را بهانه ساختند و با انجام چند شورش، به زورآزمایی با حکومت موجود پرداختند؛ اوج این هم‌آورد مسلحانه در همان گام اول اتفاق افتاد و آن شورش بابی‌ها در قلعه شیخ طبرسی مازندران بود که حدود نه ماه به طول انجامید و با سرکوب بابی‌ها نیز خاتمه یافت (فروزش، ۱۳۹۴: ۷).

شورش شیخ طبرسی (۱۸۴۸-۱۸۴۹م) مهم‌ترین رخداد در میان چهار آشوب بابیان در فاصله ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۳ میلادی است. در ژوئیه ۱۸۴۸، ملاحسین بشرویه به فرمان باب، «درفش سیاه» را در مشهد برافراشت و به‌سوی غرب حرکت کرد؛ اقدامی که با توجه به پیشینه حدیثی «درفش‌های سیاه خراسان» و نقش تاریخی آن در براندازی امویان توسط عباسیان، پیامدهای سیاسی آشکار و تهدیدآمیز برای حکومت قاجار داشت. این حرکت هم‌زمان با مرگ محمدشاه و فضای آشفته سیاسی کشور بود و به همین دلیل مخالفت حکومت را برانگیخت. نخستین درگیری جدی در بیرون بارفروش (بابل) رخ داد و ملاحسین و همراهانش ناچار به استقرار در حوالی آرامگاه شیخ طبرسی و ساخت استحکامات دفاعی شدند.

در این واقعه، شاگردان باب از جمله ملاحسین بشرویه و ملا محمدعلی بارفروشی (قدّوس) - دو تن از «حروف حی» و از نخستین و نزدیک‌ترین پیروان باب - حضور فعال داشتند؛ همچنین طاهره قره‌العین و سید حسین یزدی، دو عضو دیگر این گروه، اندکی بعد در جریان رویدادهای تهران در سال ۱۸۵۲م کشته شدند.

شورش شیخ طبرسی علاوه بر مشارکت چهره‌های اصلی بابی، پشتیبانی گسترده‌ای را از سوی پیروان باب در سراسر کشور برانگیخت. گروه‌هایی از بابیان به‌سوی طبرسی حرکت کردند؛ برخی موفق به پیوستن شدند و گروهی دیگر - مانند سید یحیی دارابی و میرزا حسین‌علی نوری (بهاء‌الله) - بر اثر ممانعت نیروهای حکومتی از رسیدن بازماندند. چنین حجمی از حمایت مردمی و شبکه‌ای در دیگر شورش‌های بابی مشاهده نشد (همان: ۳۹-۴۰).

در بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران دوره قاجار، یکی از چالش‌های بنیادین فهم تعامل بین قدرت مرکزی و قدرت‌های محلی است. اگرچه حکومت قاجار در تهران متمرکز بود، اما در بسیاری از نواحی، به‌ویژه در مناطق دورافتاده یا نیمه‌مرزی مانند مازندران، کنترل مستقیم حکومت محدود و وابستگی به قدرت‌های محلی برجسته بود. این قدرت‌های محلی، متشکل از خاندان‌هایی بانفوذ، نهادهای طایفه‌ای و شبکه‌های اجتماعی، به واسطه نفوذ فرهنگی، اقتصادی و نظامی، نقشی حیاتی در تأمین امنیت، مدیریت مالیاتی و مهار بحران‌های محلی ایفا می‌کردند.

ایران در زمان حکومت آقا محمدخان و فتح‌علی شاه و قبل از منازعات ایران و روسیه و انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای شامل شانزده ایالت و صد و دو شهر با اهمیت بود (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۵/۱). پس از اتمام دور نخست جنگ‌های ایران و روسیه در دوره فتح‌علی شاه، گاسپار دروویل فرانسوی ایالات ایران را شامل یازده ایالت آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان، کرمان،

عراق عجم، فارس، خوزستان، لرستان، کردستان و مکران می‌داند (۱۳۸۸: ۱۲-۱۴). براساس عهدنامه ترکمانچای شهرهای ایروان و نخجوان از ایالت آذربایجان و بخشهایی از تالش از ایالت گیلان از خاک ایران جدا شدند. پس از این دوره، حدود ایالات و ولایات ایران در دوره محمد شاه دستنخورده باقی ماند. کنت دوسرسی، سفیر فرانسه در ایران در زمان محمد شاه، ایالات ایران را در این دوره شامل همان ایالاتی میدانند که پیشتر گاسپار دروویل در دوره فتحعلی شاه نام برده بود، یعنی آذربایجان، گیلان، مازندران، خوزستان، فارس، کرمان، خراسان، عراق عجم، گرگان و کردستان. حکومت قاجاریه از لحاظ اجتماعی با جامعه‌ای روبه‌رو بود که در آن قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بین نیروهای اجتماعی مختلفی پراکنده بود. شهرهای مختلف واقشار و نیروهای اجتماعی گوناگون همچون ایلات، اصناف و جوامع روستایی از میزانی خودمختاری برخوردار بودند (آزاد ارمکی و جنادله: ۱۳۹۳).

خاندان سورتیجی^۱ از جمله خانواده‌های تأثیرگذار مازندران در دوره قاجار بود. آن‌ها با ثروت، اعتبار اجتماعی و ارتباطات گسترده محلی، در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه حضور چشمگیر داشتند. حاج مصطفی‌خان سورتیج، ملقب به وکیل‌الرعا، یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های محلی مازندران در دوران محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بود. او از رجال پرهیزگار عصر خود به شمار می‌رفت و نقش مؤثری در توسعه فرهنگی، مذهبی و اقتصادی منطقه داشت.

بر اساس منابع تاریخی، تولد حاج مصطفی‌خان سورتیج (۱۲۰۰ هجری قمری برمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین اقدامات حاج مصطفی‌خان، احداث و توسعه نهادهای مذهبی و آموزشی بود. او پس از بازگشت از سفر حج، پنج خویز از اراضی اطراف مقبره امامزاده عبدالله را خریداری و وقف ساخت مسجد و مدرسه موسوم به مصطفویه نمود^۲. مدرسه‌ای که علاوه بر علوم دینی، زبان روسی نیز تدریس می‌شد. علاوه بر مسجد و مدرسه، وی اقدام به ایجاد موقوفات متعددی کرد که شامل چهارده باب مغازه، آب‌انبارها و حمام‌ها می‌شد و عواید آن‌ها صرف امور خیریه، مدرسه و تعمیر اماکن مذهبی می‌گردید. از جمله موقوفات شاخص حاج مصطفی‌خان، وقف یک دانگ از قریه خارمیان برای تعمیر و آینه‌کاری حرم مطهر سیدالشهداء (ع) بود (سورتیج، ۱۳۹۱: ۱۸-۳۰).

حاج مصطفی‌خان علاوه بر فعالیت‌های مذهبی، نقش مؤثری در توسعه زیرساخت‌های شهری و اقتصادی داشت. ساخت حمام‌ها در زرین‌آباد و محله امامزاده یحیی ساری، ایجاد آب‌انبارها و چهارده باب مغازه وقفی، نشان‌دهنده تلفیق قدرت اقتصادی و مشروعیت مذهبی او بود. مالکیت گسترده اراضی و نظارت بر موقوفات، قدرت محلی و نفوذ اجتماعی حاج مصطفی‌خان را تثبیت نمود و به او امکان داد در تعامل با حکومت مرکزی، موقعیت خود را تقویت کند.

یکی از مهم‌ترین آثار حاج مصطفی‌خان، سفرنامه او با عنوان «تبصره الزائرین» است که شرح سفر او به مشاهد متبرکه بیت‌الله الحرام و عتبات عالیات در سال ۱۲۶۲ هجری قمری را ثبت کرده است. این سفرنامه علاوه بر ثبت خاطرات معنوی و مذهبی، حاوی اطلاعات جغرافیایی و فرهنگی مهمی است و امکان تحلیل شبکه‌های ارتباطی و مسیرهای زیارتی در دوره قاجار را فراهم می‌آورد.

۱- خاستگاه خاندان سورتیجی روستای سورت است، که در فاصله ۱۲۰ کیلومتری جنوب ساری و بین روستاهای اروست و مالخواست قرار دارد. داده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد این منطقه از عصر آهن (حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد) تا دوره اسلامی متوالی دارای سکونت بوده است. آثار سطحی شامل دیواره‌ها، حصارها و سفالینه‌ها حاکی از یک سکونتگاه گسترده و پایدار است که موقعیت آن بر مسیرهای ارتباطی مهم مازندران، دشت گرگان و گذرگاه‌های تمدنی شرق شمال ایران تأکید می‌کند (سورتیج، ۱۳۹۱: ۱۷).

۲- ساخت این بنا در سال ۱۲۷۳ هجری قمری به درخواست مرحوم شیخ محمدتقی کبیر بارفروشی انجام شد و در روز نصب نخستین سنگ بنا، حاج مصطفی‌خان شخصاً آیین مذهبی نصب سنگ را اجرا کرد.

حاج مصطفی خان سورتیجی نمونه‌ای بارز از قدرت‌های محلی در دوره قاجار است که توانسته‌اند قدرت اقتصادی، مشروعیت مذهبی و نفوذ سیاسی را به صورت همزمان در جامعه محلی تثبیت کنند. لقب رسمی «وکیل‌الرعا» توسط ناصرالدین‌شاه به حاج مصطفی خان اعطا شد و بیانگر قدرت سیاسی و مشروعیت حکومتی او در استان مازندران بود. این لقب، که پیش‌تر به کریم‌خان زند اختصاص داشت، نشان‌دهنده مقام بالای حاج مصطفی خان در سلسله مراتب اداری و حکومتی زمان خود بود. هرچند اصل فرمان اعطای این لقب در دسترس نیست، اما منابع تاریخی متعدد آن را تایید می‌کنند. نامه‌های ممه‌ور به مهر عین‌الملک، حاکم وقت مازندران، و نیز منابع جغرافیایی و تاریخی، این لقب را به صورت مستند ذکر کرده‌اند (سورتیج، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۳). همچنین مسعود میرزا ظل‌السلطان، هنگام سفر خود به مازندران و به عنوان مهمان حاج مصطفی خان، می‌نویسد: «... از رجال معتبر ساری، مصطفی خان زرین‌کلاهی [از زرین‌آبادی] وکیل‌الرعا، شخص اول مازندران بود» (۱۳۶۲: ۳۵). این گزارش اهمیت موقعیت حاج مصطفی خان در نظام سیاسی استان را روشن می‌سازد و جایگاه او را در رأس سلسله مراتب محلی نشان می‌دهد.

علاوه بر لقب رسمی، حاج مصطفی خان در جامعه محلی و میان مردم به لقب «حاجی وکیل‌خان» شناخته می‌شد. این لقب، که ترکیبی از وجهه مذهبی («حاجی») و وجهه اجتماعی و سیاسی («وکیل‌خان») بود، نشان‌دهنده نقش فعال او در زندگی شهری و روستایی و تعامل مستقیم با مردم بود. شواهد مستند در این زمینه شامل مرقعی است که توسط هنرمندی ناشناس تهیه شده و با سه هنر خط، شعر و نقاشی، عبارت «مبارک عید بر حاجی وکیل‌خان» به او نسبت داده شده است (سورتیج، ۱۳۹۱: ۲۳). همچنین سفرنامه ملگونوف (۱۲۷۷ ق) به جایگاه اقتصادی و نفوذ او اشاره می‌کند و درباره روستای زرین‌آباد می‌نویسد: «صاحب زرین‌آباد را صد هزار گوسفند است» (۱۳۷۶: ۱۵۲). که نشانگر قدرت اقتصادی و اجتماعی حاج مصطفی خان در منطقه است.

ترکیب این دو لقب، یعنی لقب رسمی حکومتی و لقب محلی رایج، نشان‌دهنده دو بعد اساسی شخصیت حاج مصطفی خان است: نخست، بعد سیاسی و حکومتی که او را به نماینده‌ای مشروع از سوی حکومت مرکزی تبدیل می‌کرد و دوم، بعد مذهبی و اجتماعی که او را به عنصری موثر در تعاملات محلی و امور خیریه و مذهبی بدل می‌ساخت.

نقش حاج مصطفی خان و خاندان سورتیجی در ماجرای شورش بابیه در مازندران (۱۲۶۵ ق) نیز قابل توجه است. یکی از نقاط عطف در تاریخ محلی و ملی که حضور قدرت‌های محلی مانند سورتیجی‌ها را به وضوح نشان می‌دهد، واقعه قلعه شیخ طبرسی است. این محاصره، بخشی از درگیری گسترده‌تر میان بابیان و حکومت قاجار و نشان‌دهنده تنش شدید مذهبی، سیاسی و امنیتی در آن ایام است. در این واقعه، حکومت مرکزی، برای سرکوب بابیان، علاوه بر نیروهای حکومتی، از فرماندهان محلی مازندران و بسیج نیروهای نظامی آنان بهره برد.

مازندران عصر محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه کانون پیوسته‌ای از تنش‌های سیاسی، قومی و مذهبی بود که در آن اقتدار حکومت مرکزی به طور کامل تثبیت نشده و بخش قابل توجهی از نظم اداری و امنیتی منطقه بر دوش خاندان‌های محلی استوار بود. به ویژه خاندان سورتیجی که در حوزه هزارجریب، چهاردانگه و حوالی ساری به سبب گستره مالکیت، شبکه خویشاوندی، نقش‌های نظامی و جایگاه مذهبی، در عمل بخشی از بار حکمرانی را بر عهده داشت. از همین رو، هنگامی که نخستین نشانه‌های شکل‌گیری تجمع بابیان در حوالی قلعه شیخ طبرسی پدیدار شد، حکومت مرکزی ناگزیر بود به ظرفیت همین خاندان‌ها تکیه کند.

ضرورت پژوهش حاضر از همین نقطه آغاز می‌شود. بررسی انتقادی منابع قاجاری از یک سو امکان فهم دقیق‌تر سازوکار تعامل قدرت مرکزی و قدرت‌های محلی را فراهم می‌کند، و از سوی دیگر موجب می‌شود بتوانیم سهم واقعی خاندان سورتیجی در مدیریت

یکی از پیچیده‌ترین بحران‌های مذهبی سده سیزدهم را بر اساس داده‌های اصیل تاریخی بازسازی کنیم. همچنین این بررسی نشان می‌دهد که روایت‌های موجود در منابع دوره قاجار تا چه اندازه تحت تأثیر ملاحظات سیاسی و مذهبی بوده و چگونه در شکل‌دهی حافظه رسمی درباره شورش بابیان نقش داشته است.

بر این اساس، هدف پژوهش حاضر تحلیل تطبیقی پنج منبع اصلی قاجاری و بازشناسی جایگاه خاندان سورتیجی در تحولات منتهی به سقوط قلعه شیخ طبرسی است. پرسش اصلی این است که نقش خاندان سورتیجی در فرآیند بسیج نیرو، سازماندهی مقاومت محلی و همکاری با حکومت مرکزی در واقعه طبرسی چه بوده و این نقش در پنج منبع قاجاری چگونه بازنمایی شده است؟

ادبیات تحقیق

الف) پیشینه تحقیق

با وجود انبوه پژوهش‌ها درباره تاریخ بابی‌گری و شورش‌های مذهبی عصر قاجار، نقش خاندان‌های محلی مازندران، به‌ویژه خاندان سورتیجی، تقریباً از دایره تحقیقات علمی بیرون مانده است. آثار کلاسیکی مانند ناسخ‌التواریخ، حقایق‌الاکبار ناصری، روضه‌الصفاء ناصری، فتنه باب و مفتاح باب‌الابواب مهم‌ترین منابع اولیه برای مطالعه وقایع قلعه شیخ طبرسی‌اند، اما پژوهش‌های جدید عمدتاً به تحلیل ایدئولوژیک یا سیاسی شورش بابی پرداخته‌اند و کمتر به بررسی ساختار قدرت محلی یا نقش خاندان‌های مؤثر در مازندران توجه کرده‌اند. در مطالعات تاریخ‌نگاری معاصر، پژوهش‌هایی مانند آثار نیکولا ریت، عباس امانت، فریدون آدمیت، نصرالله فلسفی و ادوارد براون بیشتر بر ویژگی‌های عقیدتی قائله بابی، تکوین رهبران آن و واکنش سیاسی حکومت قاجار تمرکز دارند. در این آثار، نقش نیروهای محلی در مازندران به‌صورت کلی و گاه حاشیه‌ای مطرح شده و به‌طور مشخص نامی از خاندان سورتیجی یا نقش واقعی آنان در روند محاصره و سقوط قلعه طبرسی دیده نمی‌شود. در سطح پژوهش‌های محلی، چندین مقاله و کتاب درباره تاریخ مازندران دوره قاجار منتشر شده است، اما این آثار نیز بیشتر بر ساختارهای کلان حکمرانی، نقش شاهزادگان قاجار یا تحولات اقتصادی - اجتماعی ایالت تمرکز دارند نه بر شبکه‌های قدرت بومی و خاندان‌های اثرگذار. حتی در مطالعاتی که به واقعه طبرسی پرداخته‌اند، نام خاندان سورتیجی تنها به‌صورت گذرا و بدون تحلیل نقش، جایگاه یا شبکه نفوذ آنان آمده و هیچ پژوهش مستقلی به بررسی منسجم نقش خاندان سورتیجی در شورش بابیان مازندران پرداخته است. پژوهش حاضر برای نخستین بار نقش خاندان سورتیجی را به‌صورت نظام‌مند، مستند و انتقادی بررسی می‌کند تا این خلأ پژوهشی را تا حد قابل توجهی برطرف سازد.

ب) روش تحقیق

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با بررسی تطبیقی منابع تاریخی قاجار، تلاش دارد نقش خاندان سورتیجی در واقعه قلعه طبرسی را بازنمایی کند. ژوهرش حاضر بر پایه رویکرد «تحلیل محتوای تاریخی» انجام شده است؛ رویکردی که هدف آن استخراج الگوهای معنایی، شناسایی مؤلفه‌های روایی و تبیین کارکردهای سیاسی - اجتماعی روایت‌ها در متن‌های تاریخی است. اتکای اصلی این مطالعه بر پنج منبع اصیل هم‌روزگار قاجاری ناسخ‌التواریخ، روضه‌الصفاء ناصری، حقایق‌الاکبار ناصری، فتنه باب اعتضادالسلطنه، و مفتاح باب‌الابواب قرار گرفته است. فرایند تحلیل محتوای منابع در سه مرحله انجام شده است. در مرحله نخست، «استخراج داده‌ها»

به‌صورت نظام‌مند از متن‌های اصلی استخراج و طبقه‌بندی شد. در این مرحله، برخلاف پژوهش‌هایی که تنها روایت یکی از منابع را مبنا قرار داده‌اند، کوشش شد هر واقعه، رخداد یا نام فرد، فقط بر اساس تقاطع داده‌ها در این پنج منبع معتبر لحاظ شود تا از بازتولید روایت‌های تک‌منبعی جلوگیری گردد. مرحله دوم به «تحلیل روایی» اختصاص داشت؛ یعنی بررسی شیوه روایت‌پردازی نویسندگان، مفاهیم به‌کاررفته، دامنه توصیف و زاویه دید آنان. تمرکز اصلی این مرحله بر این بود که دریا بیم چگونه هر منبع جایگاه نیروهای محلی را بازنمایی کرده و چگونه نقش خاندان سورتیجی در چارچوب تفسیرهای سیاسی و مذهبی نویسنده قرار گرفته است. در این مرحله مضامین کلیدی همچون «بسیج نیرو»، «اقتدار محلی»، «واکنش حکومت»، و «تحلیل شکست‌های اولیه» استخراج و در قالب شبکه معنایی مقایسه شدند. مرحله سوم، «مقایسه تطبیقی» و داوری نهایی میان روایت‌ها بود. این مرحله امکان می‌دهد تا اشتراک‌ها و اختلاف‌های میان منابع روشن شود و جایگاه واقعی نیروهای محلی در روند نبرد مشخص گردد.

در سراسر پژوهش، تلاش بر این بوده است که تحلیل به‌جای تکیه بر یک خوانش خاص —چه حکومتی و چه ضدحکومتی— بر «هم‌نشینی داده‌ها» و «اعتبارسنجی بین‌متنی» استوار باشد. چنین شیوه‌ای با ماهیت تاریخ‌نگاری قاجار که در آن اغلب روایت‌ها از درون ساختار قدرت نوشته شده‌اند یا در واکنش به آن شکل گرفته‌اند، سازگاری دارد و زمینه را برای تبیین نقش خاندان‌های محلی فراهم می‌آورد.

یافته‌ها

نسخ‌التواریخ، که در اواخر دوره قاجار و در چارچوب تاریخ‌نگاری رسمی این دوره تدوین شده، از مهم‌ترین منابع برای بازسازی وقایع سیاسی و نظامی مازندران در سال ۱۲۶۵ق به‌شمار می‌رود. روایت این اثر از رخداد قلعه شیخ طبرسی، افزون بر گزارش تحولات میدانی، بازتاب‌دهنده مناسبات قدرت میان دولت مرکزی و نیروهای محلی و شیوه بازنمایی این مناسبات در گفتمان رسمی قاجاری است. در این چارچوب، نقش خاندان‌های اثرگذار محلی، از جمله خاندان سورتیجی، در سازمان‌دهی و پیشبرد واکنش اولیه به شورش بابیان، جایگاهی قابل توجه دارد.

سپهر در آغاز روایت، پس از اشاره به تهدید بابیه، بلافاصله به سازوکار بسیج نیروهای محلی می‌پردازد و تصریح می‌کند که فرمان حکومت مرکزی مستقیماً به بزرگان مازندران ابلاغ شد: «فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده بر ایشان بتازند...» (سپهر، ۱۳۶۳: ۱۰۷۳). یعنی در مرحله نخست، اتکای دولت بر ظرفیت‌های قدرت محلی بوده و پیش از ورود مستقیم شاهزادگان قاجار، ابتکار عمل به رؤسای ناحیه‌ای واگذار شده است.

در ادامه، نسخ‌التواریخ از نقش حاج مصطفی‌خان سورتیجی و شبکه وابسته به او در سامان‌دهی نیروها یاد می‌کند: «حاجی مصطفی خان به برادر خود آقا عبدالله و عباسقلی خان لاریجانی به محمد سلطان باور... منشور کردند» (همان). این گزارش حاکی از آن است که حاج مصطفی‌خان در کنار دیگر سران محلی، در جایگاهی قرار داشت که امکان صدور فرمان و هماهنگی میان نیروهای متنوع منطقه‌ای را فراهم می‌کرد. ساختار نیروهای بسیج‌شده نیز نشان‌دهنده ترکیبی از پیوندهای خاندانی، منطقه‌ای و ائتلاف‌های محلی است؛ چنان‌که در توصیف سپهر از لشکر آقا عبدالله، به «مردم هزارجریب»، «تفنگچیان سورتی و بنی‌اعمام» و نیروهای علی‌آباد و قادی اشاره می‌شود (همان: ۱۰۷۴). این ترکیب، بیانگر شبکه‌ای چندلایه از قدرت محلی است که بدون دخالت مستقیم دولت مرکزی شکل گرفته بود.

ناسخ‌التواریخ همچنین نخستین اقدامات مهندسی نظامی، از جمله ساخت سنگر و حفر مارپیچ در پیرامون قلعه شیخ طبرسی را به همین نیروهای محلی نسبت می‌دهد (همان). به عبارتی دیگر مرحله آغازین محاصره، بیش از آنکه متکی بر سازمان نظامی دولت باشد، بر توان اجرایی و سازمان‌دهی نیروهای بومی استوار بوده است.

واقعه کشته‌شدن آقا عبدالله سورتیجی در روایت سپهر جایگاهی برجسته دارد و با جزئیات فراوان توصیف می‌شود: «لشکریان ملاحسین... آقا عبدالله را شناختند... ناگاه او را دو نیمه کرد» (همان: ۱۰۷۵). این سطح از تفصیل روایی بیانگر آن است که نویسنده این حادثه را نقطه‌ای مهم در روند تحولات می‌دانسته است. سپهر بلافاصله به پیامدهای روانی این واقعه اشاره می‌کند: «چون خبر این جلادت... در اراضی مازندران پراکنده شد... دل‌های لشکریان ضعیف شد» (همان). بر اساس این گزارش، مرگ آقا عبدالله در تضعیف روحیه نیروهای محلی و پیچیده‌تر شدن شرایط نظامی مؤثر بوده است، هرچند تحلیل علل شکست‌ها و ناکامی‌های بعدی نیازمند در نظر گرفتن عوامل دیگری چون بی‌احتیاطی فرماندهان و شرایط میدانی نیز هست.

در مراحل بعدی روایت، پیوند میان مشارکت نظامی خاندان‌های محلی و واکنش دولت مرکزی آشکارتر می‌شود. سپهر می‌نویسد: «شاه... فرمود: نام مقتولین مازندران را جریده کردند... و محال پشتکوه هزارجریب را به حاجی مصطفی خان تفویض داد» (همان). این گزارش را می‌توان در چارچوب سیاست دولت قاجار برای جبران خسارات، حفظ وفاداری نخبگان محلی و تثبیت نظم در مناطق بحران‌زده تحلیل کرد. واگذاری این املاک، افزون بر جنبه اقتصادی، حامل معنای سیاسی و اداری نیز بوده و جایگاه حاج مصطفی خان را در میان نخبگان محلی هم‌پیمان با دولت تقویت کرده است.

در ادامه محاصره، ناسخ‌التواریخ از مشارکت فعال خاندان سورتیجی در کنار دیگر فرماندهان محلی و حکومتی، از جمله عباسقلی خان لاریجانی، یاد می‌کند: «عباسقلی خان لاریجانی و... حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سورتی... مأمور به محاصره ساخت و هر یک را به جانبی از قلعه برگذاشت» (همان: ۱۰۸۳). مسئولیت‌های عملیاتی، از جمله حفر خندق، ساخت بروج و تقسیم مأموریت‌ها، میان مجموعه‌ای از نیروهای محلی و دولتی توزیع شده بود و خاندان سورتیجی یکی از اجزای مهم این آرایش نظامی به‌شمار می‌رفت.

در مجموع، روایت ناسخ‌التواریخ خاندان سورتیجی را به‌عنوان یکی از بازیگران مؤثر در واکنش محلی به شورش بابیان بازنمایی می‌کند؛ نقشی که در پیوند با دیگر خاندان‌های منطقه‌ای و فرماندهان حکومتی معنا می‌یابد. این منبع، بدون آنکه نقش آنان را یگانه یا مطلق جلوه دهد، نشان می‌دهد که موفقیت نهایی دولت در مهار بحران قلعه شیخ طبرسی، حاصل تعامل و هم‌افزایی میان قدرت مرکزی و شبکه‌ای از نیروهای محلی بانفوذ بوده است.

فتنه باب به قلم اعتضادالسلطنه، با نگارش نزدیک به زمان وقوع شورش، نگاه تحلیل‌گرانه و توصیفی نسبت به این حوادث ارائه می‌دهد. این اثر، وقایع شورش بابی‌ها را با جزئیات و با تمرکز بر اقدامات نیروهای محلی و حکومت مرکزی ثبت کرده و امکان بررسی واکنش‌های مقابله‌ای و راهبردهای مدیریت بحران را فراهم می‌کند. تحلیل این منبع، درک دقیق‌تر از چگونگی سازماندهی و مدیریت منابع و نیروهای محلی در مواجهه با شورش را ممکن می‌سازد. روایت اعتضادالسلطنه در فتنه باب یکی از مفصل‌ترین و از لحاظ جزئیات نظامی دقیق‌ترین توصیف‌های واقعه شیخ طبرسی است؛ روایتی که بیش از دیگر منابع به بازیگران محلی مازندران توجه می‌کند. در این روایت، خاندان سورتیجی—با محوریت حاج مصطفی خان سورتیجی، آقا عبدالله هزارجریبی و همراهان آنان—نقشی پررنگ و ساختاری در شکل‌دهی به سپاه حکومتی، تدارکات، بسیج نیرو، ساخت سنگرها، نبردهای اولیه و حتی در شکل‌گیری

ورق خوردن جنگ بر عهده دارند این اهمیت در متن نه فقط با ذکر نام‌ها، بلکه با توصیف کارکردهای نظامی، اجتماعی و نفوذ منطقه‌ای خاندان سورتیجی برجسته می‌شود.

در روایت اعتضادالسلطنه، آغاز واکنش نظامی به تحرکات بایان با بسیج بزرگان محلی مازندران پیوند خورده است. صدور فرمان شاه به «بزرگان مازندران» برای تدارک لشکر و مقابله با بایبه، نشان می‌دهد که در مرحله نخست، ابتکار عمل نظامی بر دوش شبکه‌های قدرت محلی قرار داشت: «فرمان داد که بزرگان مازندران لشکر آماده کرده بر ایشان بتازند...» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۴۳). در ادامه، نام حاج مصطفی خان سورتیجی و آقا عبدالله در متن به عنوان محورهای این بسیج محلی مطرح می‌شود: «حاجی مصطفی خان به برادر خود آقا عبدالله... کس فرستادند و در تسخیر قلعه و تدمیر بایبه تحریرص همی کردند» (همان).

اعتضادالسلطنه، خاندان سورتیجی را در جایگاهی می‌بیند که توان سازمان‌دهی نیرو، صدور دستور و ایجاد هماهنگی میان واحدهای محلی را دارا بوده‌اند. باین حال، متن الزاماً به معنای تفویض مطلق اقتدار نیست، بلکه بیانگر اتکای عملی حکومت به ظرفیت‌های محلی در مرحله‌ای است که هنوز مداخله مستقیم شاهزادگان به طور کامل شکل نگرفته بود.

در گزارش حرکت نظامی آقا عبدالله، ترکیب نیروها و نحوه پیشروی به تفصیل آمده است: «آقا عبدالله با دویست نفر از مردم هزارجریب، همراه با تفنگچی سورتی... به کنار قلعه شیخ طبرسی وارد شد و به ساختن سنگر و حفر ماریچ پرداخت» (همان). این توصیف نشان می‌دهد که عملیات اولیه محاصره، متکی بر نیروهای محلی متشکل از پیوندهای خویشاوندی، منطقه‌ای و طایفه‌ای بوده است. ذکر هم‌زمان «مردم هزارجریب» و «تفنگچی سورتی» حاکی از شبکه‌ای چندلایه از بسیج اجتماعی است که در آن، خاندان سورتیجی یکی از کانون‌های سامان‌دهی نیرو به‌شمار می‌رفت.

روایت اعتضادالسلطنه از شبیخون ملاحسین بشرویه و کشته‌شدن آقا عبدالله، از مفصل‌ترین بخش‌های کتاب است. توصیف واکنش فوری آقا عبدالله به صدای تفنگ، حرکت او با «کسان خود»، و سپس شکست و کشته‌شدنش، نشان می‌دهد که نویسنده نقش او را به عنوان یکی از فرماندهان میدانی برجسته ثبت کرده است. در عین حال، پیامد این واقعه نیز به روشنی بیان می‌شود: «لشکر او راه فرار پیش گرفتند» (همان: ۴۴). این گزاره نشان می‌دهد که فروپاشی انسجام نیروها پس از کشته‌شدن آقا عبدالله، از منظر مورخ، یکی از عوامل تضعیف جبهه محلی بوده است؛ هرچند متن، این وضعیت را در چارچوب غافلگیری و شدت حمله بایبه توضیح می‌دهد و نه صرفاً ضعف ساختاری فرماندهی.

پس از این مرحله، روایت اعتضادالسلطنه به تشدید مداخله دولت مرکزی می‌پردازد. مأموریت شاهزاده مهدی‌قلی میرزا و سپس استفاده از نیروهای محلی دیگر، از جمله محسن خان سورتیجی، نشان می‌دهد که حکومت برای ایجاد توازن میان سرداران محلی و جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک فرمانده، به توزیع مأموریت‌ها روی آورد:

«بفرمود تا محسن خان سورتی با لشکر خود و جمعی از افاغنه... روان شدند» (همان: ۴۸). عبارت «با لشکر خود» بیانگر آن است که محسن خان نیز دارای نیرویی نسبتاً مستقل بوده، اما این استقلال در متن، در چارچوب فرمان شاهزاده و نظم حکومتی بازنمایی می‌شود.

در مراحل پایانی روایت، با ورود نیروهای اعزامی از مرکز، از جمله سلیمان خان افشار، تمرکز متن به تدریج از نیروهای محلی به سمت نقش فرماندهان حکومتی تغییر می‌کند. این جابه‌جایی کانون روایت را می‌توان بخشی از منطق تاریخ‌نگاری درباری دانست که

می‌کوشد فرجام کار را حاصل تدبیر دولت مرکزی جلوه دهد. در نتیجه، نقش خاندان‌های محلی —از جمله سورتیجی‌ها— در مقطع نهایی کم‌رنگ‌تر می‌شود، بی‌آنکه حضور و مشارکت آنان به‌طور کامل حذف گردد.

در مجموع، فتنه باب تصویری ارائه می‌دهد که در آن خاندان سورتیجی یکی از عناصر مهم شبکه قدرت محلی مازندران به‌شمار می‌آید؛ شبکه‌ای که در مراحل نخست بحران نقش فعالی در بسیج، سازمان‌دهی و نبرد ایفا کرد، اما به تدریج در روایت رسمی، در ذیل اقتدار و ابتکار عمل حکومت مرکزی قرار می‌گیرد. از این‌رو، نقش این خاندان در متن اعتضادالسلطنه را باید نه به‌صورت عامل یگانه تحولات، بلکه به‌عنوان بخشی از سازوکار پیچیده تعامل میان قدرت محلی و دولت قاجار در مواجهه با شورش بایان تحلیل کرد.

روضه‌الصفاء، که پس از وقایع ۱۲۶۵ق تدوین شده و بیشتر دارای رویکرد مذهبی-فرهنگی است، ابعاد مشروعیت دینی و فرهنگی رخدادها را روشن می‌کند. این اثر، با تمرکز بر جایگاه مشروعیت مذهبی نیروهای محلی و رفتار جامعه نسبت به شورشگران، امکان تحلیل نقش فرهنگ دینی و مشروعیت اجتماعی در تثبیت نظم و پاسخ به شورش را فراهم می‌آورد و دیدگاهی تکمیلی نسبت به منابع صرفاً اجرایی ارائه می‌دهد.

در روایت هدایت، حضور خاندان‌های محلی مازندران به‌ویژه خاندان سورتیجی به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر سازوکار عملیاتی حکومت توصیف شده است. در روضه‌الصفاء جایگاه خاندان سورتیجی به‌روشنی در نقش «میانجی حکومت» و «بازوی نظامی محلی» تعریف شده است؛ روایت روضه‌الصفاء از میان آنان بیشتر از محسن خان سورتی، آقا عبدالله سورتی، حاجی مصطفی خان هزارجریبی سورتی و گروه «تفنگچیان سورتی» یاد می‌کند. هر یک از این افراد به‌گونه‌ای متفاوت اما در پیوستگی با یکدیگر در شکل‌گیری فاز نخستین درگیری‌ها و سپس در ساختار محاصره قلعه شیخ طبرسی نقش آفرینی کرده‌اند.

جایی که حکومت به‌محض آغاز بحرانی چون شورش بایان، نه سپاه مرکزی، بلکه نخست سورتیجی‌ها را برای سامان‌دهی دفاع محلی فراخواند. به حاجی مصطفی خان سورتیجی اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبدالله برادران خود در علی‌آباد حاضر کند تا حاکم و سردار از اطراف اجتماع کرده به دفع این فتنه پردازند» (هدایت: ۱۳۸۰: ۸۲۸۹/۱۰). مصطفی خان در روضه‌الصفاء نقشی کلیدی دارد او پیوند میان فرمان مرکزی (شاه و شاهزادگان) و ساختار ایلی است. «... به حاجی مصطفی خان سورتیجی اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبدالله حاضر کند» این گزاره نشان می‌دهد که حکومت برای تأمین اولین خط واکنش، به شبکه نفوذ مصطفی خان تکیه داشت و قدرتش در مازندران به «نظام ایلی-محلی» متکی بوده و بدون سامان‌دهی نیروهای سورتیجی قادر به آغاز عملیات نبود.

در روضه‌الصفاء نبرد افرا- نخستین برخورد مستقیم بایان با نیروهای حکومتی - کاملاً با محوریت آقا عبدالله روایت شده است. آقا عبدالله در مقام فرمانده خط مقدم دفاع به‌صورت شتاب‌زده و بدون آمادگی لازم وارد میدان شد. وقتی سپاه ملاحسین حمله کرد ملاحسین جوانی افغان را به شمشیر زد و بر آقا عبدالله تاخت ... تفنگچیان سورتیجی از پیش بایه فرار کردند... آقا عبدالله چون تنها بماند به توت‌زاری گریخت... ملاحسین... او را بکشت (همان: ۸۲۹۳). مرگ آقا عبدالله، مرگ نقطه اتکای حکومت بود، زیرا نیروی محلی منظم و وفادار به حکومت بود. شکست در افرا، بحران را از سطح «شورش محلی» به «جنگ منطقه‌ای» ارتقاء داد؛ چنان‌که بلافاصله پس از آن «خبر به اطراف رفت و مزید وحشت قلوب گردید» (همان). در گفتمان منطقه، مرگ عبدالله سورتیجی نماد شکست اقتدار حکومت در برابر یک گروه مذهبی جدید تلقی شد.

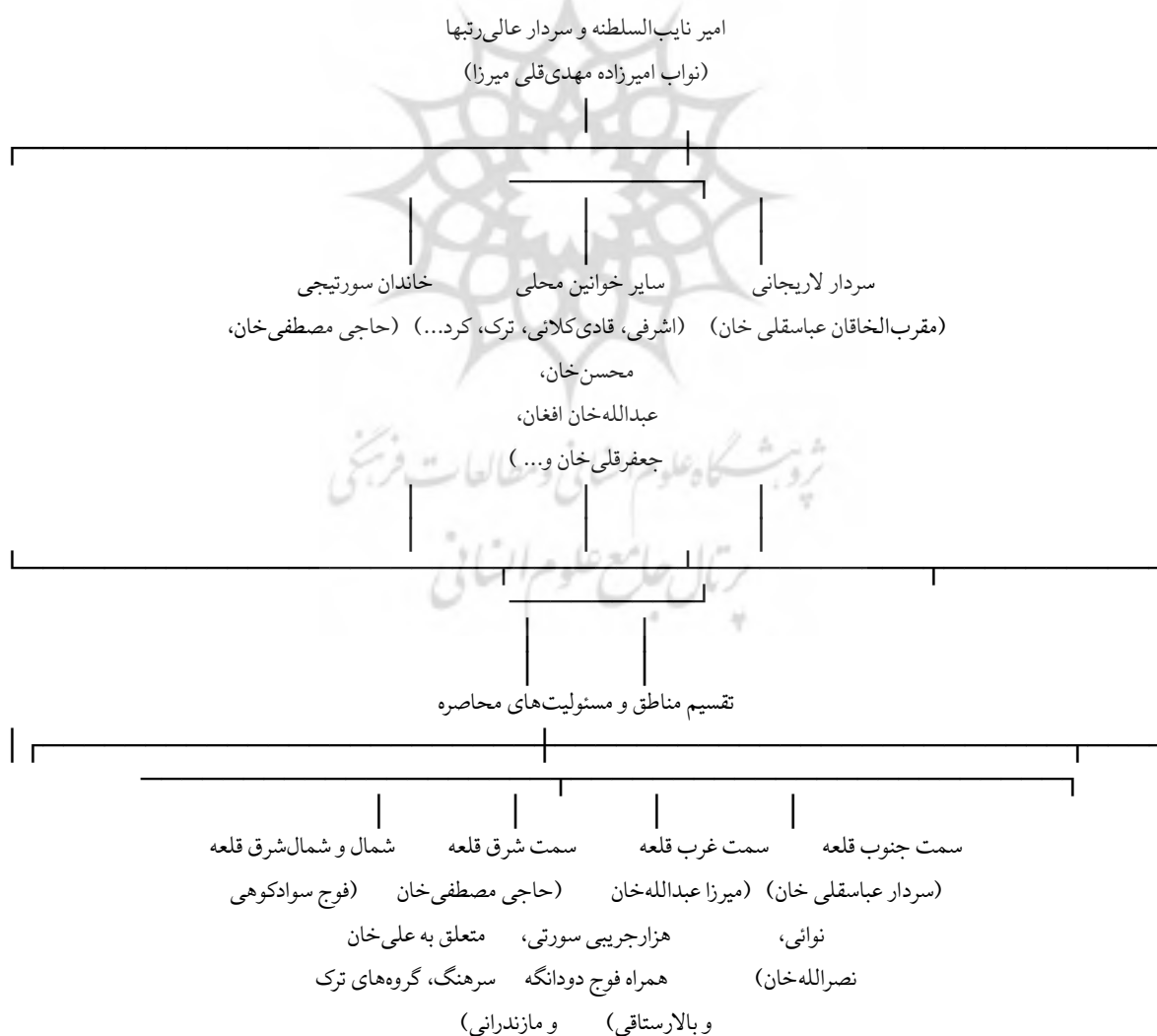
پس از مرگ آقا عبدالله، نقش مصطفی خان از «تأمین نیرو» به «حفظ انسجام ایلی» منتقل شد. محسن خان پس از شهادت آقا عبدالله به عنوان نیروی فعال سورتیجی وارد سپاه شد و نقش عملیاتی کلیدی در حملات مستقیم ایفا کرد. این صحنه، «بازگشت اقتدار نظامی خاندان پس از شکست افرا» و تلاش آنان برای بازسازی وجهه نظامی شان را نشان می‌دهد در مرحله دوم جنگ - یعنی زمانی که سپاه شاهزاده مهدی قلی میرزا برای محاصره قلعه شیخ طبرسی بسیج شد و بعد از شکست فرار کرد «محسن خان برادر حاجی مصطفی خان و همراهانش. گلوله بر دهان حاجی محمدعلی زدند» (همان: ۸۲۹۰). عمل محسن خان یک کنش فردی نیست؛ در متن آمده است که او «با چند نفر» بود. این نشان می‌دهد که محسن خان در رأس یک گروه از تفنگچیان سورتی مأموریت یافته بود. در حافظه روایت، عامل اصلی جراحت محسن خان بوده و نام او برجسته شده است. از این رو در ساختار قدرت محلی، محسن خان را می‌توان نیروی عملیاتی سطح بالا در میان سورتیجی‌ها دانست. روضه‌الصفاء آشکارا نشان می‌دهد که در نخستین برخورد، حکومت دچار فروپاشی ناگهانی اقتدار می‌شود؛ شاهزاده و ملازمانش توان مقاومت در برابر هجوم بابیه را ندارند و متواری می‌شوند. «کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند الا معدودی از تفنگچیان سورتی و اشرفی. تفنگچیان سورتی و اشرفی که به دیوار خرابه‌ای پناه برده بودند، مقاومت کردند» (همان: ۸۲۹۲). محسن خان در متن نقش عملیاتی و تأثیرگذار دارد، به‌ویژه در تیراندازی و فرماندهی میدانی. شرکت در دفاع نخستین پس از فرار شاهزاده: «تفنگچیان سورتی نیروی پیاده این طایفه بوده‌اند. روایت مقاومت آنان در «دیوار خرابه» اشاره به آموزش رزمی و مهارت تیراندازی این طایفه دارد. ترکیب آنان با «تفنگچیان اشرفی» نشان می‌دهد که در ساختار نظامی مازندران، سورتیجی‌ها یکی از سه یا چهار نیروی محلی اصلی بوده‌اند.

دیگر باره که شاهزاده با سران قصد مقابله با بابیه کرد «محسن خان هزار جریبی و محمد کریم خان اشرفی و جماعتی از افغانه و قادی کلانی مأمور شدند که با قشون خود به اردوی سردار ملحق شوند» (همان: ۸۲۹۳). حضور محسن خان به عنوان فرمانده یکی از ستون‌های عملیاتی در کنار نیروهای اشرفی و لاریجانی، نشان می‌دهد که خاندان سورتیجی از نگاه حکومت همچنان قابل اعتماد و کارآمد تلقی می‌شد. متن چندین بار بر ثبات، مهارت و دلیر بودن سورتیجی‌ها تأکید می‌کند: «تفنگچیان فدراند از برافراز بروج عروج کرده به مهره روئین، دمار از آن گروه مارسار بر می‌آوردند» (همان: ۸۲۹۴). این جمله، آنان را در تقابل با بابیه به صورت نیروی منضبط و مجرب بازنمایی می‌کند. همچنین تلاش آنان برای محافظت از خود در مقابل آتش توپخانه و عبور از قلعه‌های چوبی نشان‌دهنده مهارت نظامی و ابتکار تاکتیکی سورتیجی‌ها است.

هنگامی که محاصره قلعه شیخ طبرسی آغاز می‌شود، روایت روضه‌الصفاء از تغییر سطح نقش خاندان سورتیجی سخن می‌گوید. در این نقطه، مصطفی خان وارد صحنه می‌شود؛ این بار نه به عنوان نیروی عملیاتی، بلکه به عنوان فرمانده جناح شرقی محاصره. «شرقی قلعه را به حاجی مصطفی خان هزارجریبی سورتی واگذاشته و دستجات دودانگه و بالارستاقی رحیم خانی را بدان منضم نموده» (همان: ۸۲۹۸). حاجی مصطفی خان نقش فرماندهی میانی را در مرحله محاصره قلعه ایفا کرده و نیروهای سورتیجی تحت امر او فعالیت کردند. این انتصاب نشان‌دهنده اعتماد ساختار فرماندهی شاهزادگان به نیروهای سورتیجی است. تعیین یک طایفه سالار یا سرکرده محلی برای یک جناح کامل محاصره، نشان می‌دهد که نیروهای سورتیجی در ابعاد راهبردی و سنگربندی نیز نقش‌آفرین بوده‌اند. لقب «هزارجریبی» نیز نشانه جایگاه اجتماعی - اقتصادی و قدرت بسیج نیروی اوست. در روایت روضه‌الصفاء از او با عنوان «سورتی» یاد می‌شود، که جایگاه او را در تبار و طایفه تثبیت می‌کند.

او مسئول سمت شرق قلعه و هماهنگی دستجات دودانگه و بالارستاقی رحیم خانی می شود. حاجی مصطفی خان با تفنگچیان و نیروهای محلی، خاکریزها، مارپیچ ها را آماده می کند و پوشش دفاعی قلعه را تقویت می کند. این نشان دهنده اعتماد و اتکای ویژه حکومت مرکزی و سردار لاریجانی به توان نظامی سورتیجی ها است. روایت از نگاه گفتمانی، حاجی مصطفی خان را به عنوان ستون اصلی نظم دفاعی معرفی می کند؛ کسی که توان مدیریت تاکتیکی و سازماندهی دفاع پیچیده قلعه را دارد. نویسنده به صراحت جایگاه خاندان سورتیجی را در سلسله مراتب فرماندهی محاصره مشخص می کند: سمت جنوب قلعه به عباسقلی خان سردار لاریجانی، غربی به میرزا عبدالله خان نوائی و نصرالله خان، و شرق به حاجی مصطفی خان هزارجریبی سورتی واگذار شد. این تقسیم وظایف نشان می دهد که خاندان سورتیجی در کنار سردار لاریجانی و دیگر خوانین، ستون اصلی فرماندهی میدان هستند. تفکیک مناطق و مسئولیت ها همچنین نشان دهنده قدرت مانور و اعتماد حکومت به این خاندان است.

نمودار تحلیلی نقش خاندان سورتیجی در قلعه شیخ طبرسی



وظایف اصلی: - حفر ماریچ‌ها، حفر خندق و خاکریز دفاعی، کنترل عبور و مرور دشمن، رصد و تیراندازی از بروج و هماهنگی با تفنگچیان و پیاده‌نظام

ویژگی‌ها: توانمندی نظامی بالا، شجاعت و حضور در خط مقدم، هماهنگی با سپاه مرکز، جانفشانی و شهادت در میدان روایت مفتاح باب‌الابواب، برخلاف آثار رسمی‌تر دیوانی مانند ناسخ‌التواریخ یا حقایق‌الاکبار ناصری، ساختاری کاملاً روایی و زنجیره‌وار دارد و توجه خود را بر «شدت خشونت»، «غافلگیری جامعه محلی» و «تسلسل واکنش حکومت» متمرکز کرده است. این شیوه روایت، جایگاه خاندان‌های محلی، از جمله خاندان سورتیجی، را در قالب بخشی از «شبکه دفاع اجتماعی» و نه صرفاً «نیروهای حکومتی» نمایش می‌دهد.

در روایت مفتاح، نام خاندان سورتیجی و اعضای اصلی آن به تفصیل ذکر نمی‌شود، زیرا اثر بیش از آن‌که گزارش نظامی دقیق ارائه دهد، رویکردی کلان و حماسی به واقعه دارد و از منظر ضدبایی و بر پایه منابع درباری شکل گرفته است. نخستین اشاره مهم به شرایط منطقه بازمی‌گردد به زمانی که غیبت والیان مازندران و اعیان آن دیار، زمینه‌ای برای رشد قدرت ملاحسین بشرویه‌ای فراهم می‌کند: «در ماه ذی‌قعدة و ذی‌حجه ۱۲۶۴ هجری... هنگامی که حکومت و اعیان آن نواحی برای عرض تسلیت و تهنیت... به تهران رفته بودند» و «لاجرم دستگاه حکومت اختلاف یافته بود» (زعیم‌الدوله، ۱۳۳۳: ۸۴). این مقدمه خلأ قدرت محلی را برجسته می‌سازد.

واکنش حکومت ناصری در روایت مفتاح در قالب فرمان شاه بازنمایی می‌شود: «چون شاه شهید... اخبار عملیات بشرونی در مازندران به گوشش رسید؛ فرمانی برای رؤسای آن ولایت صادر کرد...». این جمله، هم شأن فرمان شاه و هم نقش بازوان اجرایی حکومت در سطح محلی را مشخص می‌کند.

زعیم‌الدوله آقا عبدالله سورتی را در صدر نیروهای محلی قرار می‌دهد: «مقدم بر همه آنان آقا عبدالله و عباسقلی خان لاریجانی و محمد سلطان یاور و علی خان سوادکوهی و میرزا آقا مستوفی و سعیدالعلما بودند... با بایان روبه‌رو شدند... چند نفر از سران آنان کشته شدند که از جمله آنها آقا عبدالله بود» (همان). این گزاره، علاوه بر گزارش نظامی، جایگاه آقا عبدالله را به‌عنوان نیروی پیش‌گام حکومت و نماد حضور فعال خاندان سورتیجی در آغاز بحران نشان می‌دهد. فهرست افراد منتخب برای دفع «فتنه» بازتاب شاکله قدرت محلی مازندران است، و حضور آقا عبدالله موقعیت خاندان سورتیجی را در شبکه دفاع اجتماعی برجسته می‌کند.

بازنمایی مرگ آقا عبدالله، خشونت گروه بایی و اثر آن بر جامعه محلی را به تصویر می‌کشد: «ملاحسین... عبدالله را به یک ضربت... بر دو نیم ساخت» (همان). این رویداد در متن مفتاح نقطه بحرانی و نه صرفاً جزئی از گزارش نظامی محسوب می‌شود و به‌عنوان نمونه‌ای شاخص از خشونت بایان عمل می‌کند. متن پس از آن، واکنش عمومی مردم را بازنمایی می‌کند: «چون این خبر به مازندران رسید دل‌های مردم طپید، بندهای آنان به لرزه درآمد» (همان). بدین ترتیب نقش خاندان سورتیجی از سطح نظامی به سطح نماد مقاومت اجتماعی ارتقا می‌یابد.

پس از این وقایع، روایت مفتاح به نقش مصطفی‌قلی خان سورتیجی اشاره می‌کند: «شاه اراضی وسیع و آبادی‌های پشت‌کوه و هزارجریب را به مصطفی‌قلی خان، برادر آقا عبدالله، بخشید» (همان). این گزاره نشان‌دهنده انتقال نقش سیاسی و استمرار جایگاه خاندان سورتیجی در ساختار قدرت محلی است. ذکر «هزارجریب» همچنین تأیید و تقویت قدرت و موقعیت اجتماعی-اقتصادی خاندان سورتیجی از سوی حکومت را منعکس می‌کند.

نویسنده حقایق الاخبار ناصری رویکردی متمایز نسبت به منابع روایی مانند مفتاح باب‌الابواب دارد. او در قالب یک مورخ وابسته، بابیان را با اصطلاحاتی همچون «ملاحده»، «ارباب ضلالت»، «گمراه» و «مفسد» توصیف می‌کند و اعمال آنان را با استعاره‌های حیوانی («چون خوکی سهمگین»، «پلنگی خشمناک») بازنمایی می‌کند. در مقابل، خشونت نیروهای حکومتی و محلی با لحن خنثی یا توجیه‌گرانه بیان می‌شود. شکست‌های طرف حکومتی عمدتاً با عوامل بیرونی، غافلگیری یا خیانت تبیین شده و ضعف ساختاری یا ناهماهنگی نیروها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. این نگاه نشان می‌دهد که روایت حقایق الاخبار ناصری بیش از آنکه گزارشی صرفاً تاریخی باشد، به‌عنوان گزاره‌ای سیاسی و اخلاقی برای مشروعیت‌بخشی به رفتار حکومت قاجار در مواجهه با بحران‌های مذهبی - امنیتی عمل می‌کند.

در این اثر، قدرت‌های محلی تنها زمانی برجسته می‌شوند که در اجرای فرمان حکومت مشارکت مؤثر داشته باشند یا علیه نیروهای مخالف (بابیان) فعالیت کنند. ساختار قدرت مازندران در دوره قاجار غیرمتمرکز بود و اشراف محلی، مالکان بزرگ و سرکردگان طوایف قدرت نظامی مستقل داشتند. حقایق الاخبار ناصری به‌طور ضمنی این ساختار را بازنمایی می‌کند: نخستین واکنش‌ها به بابیان توسط نیروهای محلی، از جمله عبدالله هزارجریبی، انجام شده است، نه حکومت مرکزی. بنابراین، بخش عمده عملیات اولیه بر عهده نیروهای محلی بود و هر جا که حکومت مرکزی ناتوان یا دیررس عمل می‌کرد، قدرت محلی جایگزین شد؛ این موضوع برای تحلیل جایگاه خاندان سورتیجی اهمیت دارد.

نویسنده در آغاز روایت، وقایع را با عبارتی اقتدارمحور و هنجاری قالب‌بندی می‌کند: «چون از ساختن قلعه طبرسی شاهنشاه اسلام را غور رسی لازم بود، حکم محکم به اعظام و اعیان مازندران شرف صدور یافت که به هدم بنیان قلعه و بانیان آن پردازند». این جمله جایگاه حکومت را رأس ساختار قدرت مشخص می‌کند و نقش خاندان‌های محلی را به مجریان دستورات بالا محدود می‌سازد. نخستین حضور خاندان سورتیجی در متن با ذکر آقا عبدالله هزارجریبی آغاز می‌شود: «آقا عبدالله هزار جریبی با جمعیتی از هزار جریب و ساری و علی‌آباد به حوالی قلعه آمد. سنگر محقری از چوب و علف، مرتب ساخته چند نفر تفنگچی از جماعت کودار به محافظت تعیین نموده شب به قریه اقراء رفت که فردا مراجعت نموده به استعداد اسباب محاصره و منازعه اقدام نماید» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۶۱). آقا عبدالله در این گزارش اولین مجری مستقیم فرمان شاه معرفی شده و به‌عنوان فرمانده نیروهای محلی در مرحله آغازین محاصره و مقابله با بابیان ایفای نقش می‌کند. او مقدمات دفاع را با تجهیز نیروها و ایجاد سنگرهای اولیه فراهم کرده و شخصاً در عملیات رزمی شرکت کرده است: «عاقبت فدائیان با بیه را غلبه دست داده آقا عبدالله با جمعی دیگر به درجه شهادت رسیدند» (همان). این بیان، برخلاف منابع روایی‌تر، با لحن رسمی‌تر و با استفاده از اصطلاح «شهادت» خشونت مستقیم را تعدیل می‌کند و آقا عبدالله را به‌عنوان نماینده نظم مشروع معرفی می‌کند؛ این نکته جایگاه خاندان سورتیجی در دفاع اولیه را برجسته می‌سازد.

پس از شهادت آقا عبدالله، متن توجه خود را به «وضعیت روانی جامعه مازندران» معطوف می‌کند و تأکید می‌کند که مردم «هر کس در مقام و منزل خود اقامت» کردند. این نشان می‌دهد که نقش خاندان سورتیجی نه فقط نظامی، بلکه اجتماعی بوده و از منظر روایت، مرگ آقا عبدالله به‌عنوان نقطه بحرانی روحیه عمومی محسوب شده است.

یکی از نکات مهم بازتاب‌دهنده جایگاه سورتیجی‌ها، ورود امیرزاده مهدی‌قلی میرزا به منطقه و همراهی او با محسن‌خان سورتی و دیگر سرکردگان محلی است: «امیرزاده مهدی‌قلی میرزا از ساری، محسن‌خان سورتی و محمدکریم‌خان اشرفی و خلیل‌خان سوادکوهی را به امداد و معاونتش مأمور ساخت. ملاعنه با بیه از در حیل و خدیعت طالب امان و خروج از مازندران شدند» (همان: ۶۲). نام

بردن از محسن‌خان سورتی پس از شهادت عبدالله هزارجریبی نشان‌دهنده انتقال نقش فرماندهی به نسل بعد و تثبیت موقعیت خاندان سورتی‌چی در ساختار قدرت محلی است.

روایت هم‌چنین نشان می‌دهد که حکومت قاجار برای ادامه عملیات نظامی خود به مشارکت فعال قدرت‌های محلی متکی بود. حضور سورتی‌چی‌ها پس از شکست‌های اولیه و در شرایط نیاز به «نیروی قابل اتکا»، جایگاه آنان را در رده بالای نیروهای اعتمادشده حکومت تثبیت می‌کند. هرچند نقش سورتی‌چی‌ها کوتاه و گذرا روایت شده، اما از منظر تحلیلی اهمیت استراتژیک آنان در عملیات نظامی و شبکه فرماندهی منطقه مشهود است. این منبع، برخلاف منابع احساسی‌تر و روایی مانند مفتاح باب‌الابواب، نقش خاندان سورتی‌چی را در قالب «کارگزاران رسمی دفاع محلی» ثبت کرده است. این رویکرد سبب می‌شود جایگاه آنان نه تنها در حوزه نظامی، بلکه در حوزه سیاسی و اداری منطقه نیز قابل بازشناسی باشد.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی پنج منبع قاجاری—ناسخ‌التواریخ، روضه‌الصفاء، حقایق‌الخبار ناصری، فتنه باب و مفتاح باب‌الابواب—نشان می‌دهد که با وجود تفاوت در لحن، هدف تألیف و جهت‌گیری سیاسی یا مذهبی، این آثار در یک مؤلفه اساسی هم‌داستان‌اند: نقش مؤثر و سازمان‌یافته خاندان سورتی‌چی در فرایند مواجهه حکومت قاجار با بحران بایان در مازندران. در تمامی این منابع، تحولات اصلی واقعه—از آغاز درگیری‌ها تا مراحل نهایی محاصره قلعه شیخ‌طبرسی—با کنش و حضور اعضای این خاندان پیوند خورده است. مرگ آقا عبدالله هزارجریبی در هر پنج روایت به‌عنوان نقطه عطف بحران بازتاب یافته است؛ واقعه‌ای که به بازتعریف سطح تهدید و ضرورت بازآرایی واکنش حکومتی انجامید. پیامدهای این رخداد، از جمله واگذاری املاک گسترده پشت‌کوه و هزارجریب به حاجی مصطفی‌خان سورتی‌چی، نشان‌دهنده اتکای ساختاری حکومت مرکزی به ظرفیت‌های اجتماعی و نظامی این خاندان در مدیریت بحران است. این الگو در منابع مختلف، با وجود تفاوت‌های روایی، به‌صورت همگرا منعکس شده است. در مراحل بعدی محاصره نیز استمرار حضور خاندان سورتی‌چی در سطوح مختلف عملیاتی و فرماندهی—از مشارکت محسن‌خان در عملیات میدانی تا سازمان‌دهی نیروهای محلی توسط حاجی مصطفی‌خان—در گزارش‌ها تکرار می‌شود. تداوم این اشاره‌ها در منابع مستقل حاکی از آن است که پیشبرد محاصره و حفظ انسجام نیروهای حکومتی بدون مشارکت شبکه‌های محلی وابسته به این خاندان با دشواری جدی مواجه می‌شد. در عین حال، تفاوت‌های روایی میان منابع اهمیت تحلیلی دارد. ناسخ‌التواریخ با نگاهی اداری و توصیفی به نقش سورتی‌چی‌ها می‌پردازد؛ فتنه باب و حقایق‌الخبار ناصری بر کارکرد امنیتی آنان تأکید بیشتری دارند؛ روضه‌الصفاء نقش آنان را در چارچوب اخلاقی و دینی تفسیر می‌کند؛ و مفتاح باب‌الابواب پیامدهای سیاسی و ساختاری این کنش‌ها را برجسته می‌سازد. با این همه، این تنوع رویکردها به تضعیف اصل نقش آنان منجر نمی‌شود، بلکه بر چندبعدی بودن جایگاه خاندان سورتی‌چی در ساختار قدرت محلی و حکومتی دلالت دارد. در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که واقعه طبرسی را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک منازعه اعتقادی تبیین کرد؛ بلکه این رخداد عرصه‌ای برای تعامل میان حکومت مرکزی و قدرت‌های محلی بود. در این میان، خاندان سورتی‌چی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین واسطه‌های عملیاتی و اجتماعی، نقشی تعیین‌کننده در پیوند میان جامعه محلی و ساختار حکمرانی ایفا کردند. بدین ترتیب، بررسی منابع قاجاری نشان می‌دهد که مدیریت و فرجام بحران بایان در مازندران، تا حد زیادی در چارچوب این مناسبات و اتکای حکومت به نیروهای محلی قابل فهم است.

کتاب‌نامه

۱- کتاب

- اسلامی، حسین. (۱۳۸۰). تاریخ دوهزار ساله ساری و مازندران. تهران: انتشارات دانشگاه مازندران.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا. (۱۳۶۲). فتنه باب. تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله. (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین. تصحیح ناصر افشارفر، ج ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خورموجی، محمد جعفر. (۱۳۴۴). حقایق الاخبار ناصری. تهران: زوار.
- زعیم‌الدوله تبریزی، محمد مهدی. (۱۳۳۳). مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء. ترجمه حسن فرید گلیپایگانی. سایت بهائی پژوهی.
- سپهر، محمد تقی. (۱۳۶۳). ناسخ التواریخ؛ جلد ۱؛ جلد ۲؛ جلد ۳؛ جلد ۴. قم: مطبوعات دینی.
- ظل السلطان، مسعود. (۱۳۶۲). تاریخ مسعودی. تهران: یساولی.
- فروزش، سینا. (۱۳۹۴). بررسی مقدماتی مبانی اجتماعی شورش‌های بابیه در ایران طی سال‌های (۶۹-۱۲۶۴ه.ق/۵۳-۱۸۴۸م.). تهران: جهاد دانشگاهی.
- گاسپار دروویل. (۱۳۸۸). سفرنامه گاسپار دروویل. ترجمه جواد محبی. تهران: انتشارات نیک فرجام.
- مصطفی‌بن محمدباقر، (۱۳۹۰). تبصره الزائرین: سفرنامه حاج مصطفی خان سورتیج. تصحیح سامان سورتیجی. ساری: شلفین.
- ملگونوف، گریگوری. (۱۳۷۶). کرانه‌های جنوبی دریای خزر. ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: کتابسرا.
- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۰). تاریخ روضه الصفا ناصری. ج ۱۰. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

۲- مقاله

- آزاد ارمکی، تقی و جنادله، علی. (۱۳۹۳). پیکربندی نهادی مبتنی بر موازنه قدرت در جامعه سنتی ایران (بازخوانی تحولات ایران از صفویه تا قاجاریه براساس رویکرد نهادگرایی تاریخی). جامعه‌شناسی ایران دوره ۱۵، شماره ۳، ۶۴-۲۹.